



بزرگداشت ابونصر فارابی

فیلسوف و دانشمند برجسته ایرانی قرن سوم هجری در

دانشگاه پهلوی

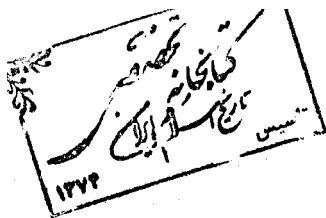
زندگی‌نامه و دوران او

سخنرانی ابوالحسن دهقان در

مراسم بزرگداشت فارابی

در دانشگاه پهلوی

۳۰ بهمن تا ۳ اسفندماه ۱۳۵۳



اسکس نشد

پیام شاهنشاه آریامهر

به مناسبت بزرگداشت ابونصر محمد فارابی

برگزاری مراسم بزرگداشت ابونصر فارابی ، متفکر بزرگ و فیلسوف ایرانی جامعه اسلام موجب کمال خوشوقتی و خرسندی خاطر ماست . ملت ایران با تشکیل اینگونه مجالس ، نه تنها مراتب حقشناسی خویش را نسبت به بزرگمردان علم و ادب خود ابراز می دارد ، بلکه بار دیگر این موضوع را ثابت می کند که فرهنگ اصیل و استوار ایرانی همچنان در اوج کمال باقی خواهد ماند .

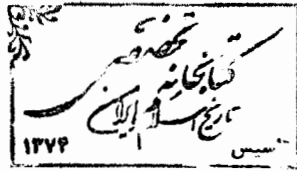
درس‌زمین پرافتخار ما ، مردانی نام‌آور با آرمانهای متعالی و اندیشه‌های انسانی زیسته‌اند که مطالعه زندگی و محیط نشو و نما ی آنان موجب تحسین جهانیان است و اگر دشواریهای کسب دانش و میزان امکانات مادی و عدم وسائل کافی آن روزگاران را در نظر آوریم ظهور اینگونه مردان را باید به نوعی اعجاز تعبیر کنیم و زندگی‌نامه ابونصر فارابی یک نمونه از آنهاست

آثار مورخان بزرگ گواه آنست که ابونصر در ساعاتی از شب در پرتو فانوس نگهبانان مطالعات ارزنده خود را دنبال می کرد تا جائیکه می توان گفت به همه زمینه‌های علمی و هنری زمان خود دست یافت و در پاره‌ای از آنها مبتکر و سرآمد اقران گشت و همین موضوع است که می تواند مایه عبرت و سرمشق پژوهندگانی باشد که با وسایل کم به کارهای بزرگ می پردازند و از نارسائی وسائل پژوهش بیم و هراسی به دل راه نمی دهند . کوشش او در چنین راه دشوار تنها برای تأمین سعادت جوامع بشری بود و او فلسفه را وسیله‌ی برای رسیدن به این هدف نهائی می دانست و انسان را برای نیل به مراتب کمال ، نیاز جامعه و موظف به تعاون می شمرد .

توجه به مبانی اخلاقی از نظر فارابی نخستین شرط برای رسیدن به سعادت است که بشر اندیشه‌مند از بدو خلقت تا امروز در جستجوی آن کوشیده است و بر مبنای همین اندیشه تابناک انسانی است که مدینه فاضله او از دوستان علم و تقوی ، دشمنان دروغ و ستیزه جوئی ، هواداران دادگری و دادروری و صاحبان خصلت‌های انسانی تشکیل می شود .

فارابی از جمله متفکرانی است که با افکار بارور خود
دانشمندان روزگاران بعد را تحت تأثیر قرارداد و نظریاتش از
اسلامی گذشت و به قلمرو و اندیشه‌های فلسفی جهانی راه یافت
و امروز که از این حکیم و الامقام تجلیل می‌کنیم فرزندان خلف و
دست پروردگان مکتب او را می‌بینیم که در رشته‌های علمی و
فرهنگی و هنری به کوششهای سازنده سرگرم هستند، از همین
روی مقرر داشتیم، به عنوان قدردانی نسل معاصر از کوششهای
این عالم بزرگ، دانشگاه هنر بنام او موسوم گردد.

تجلیل از مردان بزرگ و اندیشه‌مندان و الامقامی نظیر
فارابی که عمر خود را صرف خدمت بجامعه بشری کرده‌اند
بار دیگر به ما فرصت می‌دهد که از افکار بلند و بارور آنان برای
تأمین هر چه بیشتر سربلندی ملت خود و سعادت جهانیان بهره‌مند
شویم و برای همه ملل و اقوامی که چنین دانشمندانی را در
دامان خود پرورش می‌دهند، بهروزی و سرافرازی آرزو
کنیم،



بزرگداشت ابونصر فارابی فیلسوف و دانشمند

برجسته ایرانی قرن سوم هجری در دانشگاه پهلوی

زندگینامه و دوران او

محمد بن طرخان بن ازله معروف به ابونصر فارابی و ملقب به «معلم ثانی» که مترجمین لاتینی وی را «Alfarabius» نامیده‌اند بین سالهای ۲۶۴ و ۲۵۷ هجری قمری در «پاراب» یا فاراب سیردریا در ناحیه ماوراءالنهر تولد شده. وی از اکابر فلاسفه نامی و حکمای اسلامی ایرانی قرن چهارم هجری و معاصر دیالمه در ایران و آل حمدان حکمرانان شامات بوده و پس از ارسطو که در تاریخ علوم بنام معلم اول لقب داشت به نام معلم «ثانی» شهرت یافته است.

دوران ابونصر بنام عصر طلایی و نوزائی فرهنگ ایرانی اسلامی معروف است زیرا در این عصر بود که خیل دانشمندان بنامی مانند ابوریحان بیرونی و ابوسهل و کندی و خوارزمشاهی و ابن سینا و رازی و غزالی و شاعرانی مانند رودکی و دقیقی و عنصری و فردوسی پیدا شدند و هر کدام در رشته‌های خودشان ستارگان درخشانی بشمار می‌آیند و زیب‌افزای تاریخ پرافتخار فرهنگ و علوم جهانگیر ایرانی هستند.

پدر ابونصر از سرداران دولت سامانی و دارای منصب طرخانی یعنی ریاست سپاه و ندیمی خاص پادشاه بود و از این جهت توانست بهترین معلمان زمان را مأمور تربیت محمد جوان بنماید. این کلمه ترکی طرخانی بعدها سبب اشتباهاتی در اصل و نسب او شد ولی کلیه مورخین او را «فارسی‌المنتسب» یعنی ایرانی نژاد دانسته‌اند. وفات وی بین سالهای ۳۳۷ و ۳۴۴ هجری قمری و بقول گران لاروس در ۹۵۰ میلادی در شهر دمشق اتفاق افتاد و بر حسب روایت بعضی از مورخین مرگ او بر اثر مقابله با دزدان اتفاق افتاد ولی این حکایت را درباره المتبنی شاعر

معروف عرب و معاصر فارابی نیز ذکر کرده‌اند. آرامگاه فارابی در گورستانی در خارج «باب صغیر» دمشق می‌باشد.

حکیم فارابی بنا به نبوغ ذاتی از همان عنفوان جوانی به کسب دانش و معرفت پرداخت و بزودی از خراسان بزرگ رهسپار بغداد که در آن روزها مرکز خلافت و مجمع دانشمندان بنام بود گردید و از محضر علماء معروف عصر که مسلمان و سریانی بودند کسب فیض کرد و چندی هم به حران که محل اجتماع دانشمندان و مترجمین بزرگ بود رفت و از آنها هم تعلیم گرفت بعد از مدتی از بغداد به شام و مصر سفر کرد و در علوم پزشکی و ریاضیات و منطق و حکمت و مخصوصاً موسیقی سرآمد روزگار خود گردید و در این رشته‌ها بیش از صد جلد تألیفات دارد که بیشتر آنها بصورت رساله نوشته شده. در دوران فرا گرفتن علوم، فارابی تحت تأثیر دوتن از استادان بنام یکی بوحنابن جیلان و دیگری متی بن یونس قرار گرفت و از محضر این دو استاد پی بمنطق ارسطو برد و کتب هشت گانه منطق و اضافات آنها معروف به «ابساغوجی» تألیف «فروریوس» را بدقت فرا گرفت و بشرح و تفسیر آنها پرداخت و سرانجام بمرتبه «معلم ثانی» که شایسته مقام او است رسید.

در شامات ابونصر مدتی در خدمت سیف الدوله حکمران آل حمدان حلب و شام بسربرد و معروف است که با مستمری مختصری امرار معاش مینمود و در کنار جویبارها و درساتین دمشق به نوشتن رساله‌ها و مطالعات می‌پرداخت و بزودی صیت شهرت او به اکناف و اقصى نقاط دنیای اسلامى رسید؛ و طالبان دانش و معرفت گرد اوجمع آمدند و در میان مردم اشتهار تمامی یافت و به تدریس و تشریح کتب ارسطو می‌پرداخت. متی بن یونس که به «ابوبشر» معروف و در زمان خود در بغداد استاد مسلم منطق بود بیش از هر کس فارابی را تحت تأثیر خود قرار داده و از این جهت فارابی را مقلد و پیرو این استاد بزرگوار میدانند ولی دیری نپائید که شاگرد از استاد بالاترزد و خود دارای حوزه درس و سرآمد زمان گردید.

بسیاری از مورخان معتقدند که فارابی همه زبانها را می‌دانسته ولی مسلماً این بدان معنی است که به زبانهای فارسی و عربی و ترکی و محتملاً بعضی از لهجه‌های آسیای مرکزی و زبانهای محلی آشنا بوده و دربار سیف الدوله به تمامی این زبانها تکلم مینموده و بالاخره معروف است که در سن هشتاد سالگی در گذشته و مورد احترام درباریان و مردم قرار گرفته. در اینجا کاملاً بمورد است

است که آراء بعضی از مورخین و دانشمندان قدیمی و معاصرو همچنین عقاید منابع غربی را درباره فارابی ذکر نمائیم تا بهتر به عظمت او پی بریم: شرح حال فارابی به قلم فروزانفر -

« ابونصر فارابی در اینکه اسمش محمد است هیچگونه شکی نیست و در باب اسم پدر او «صاحب الفهرست» و «قفطی» گفته اند که اسم او هم محمد بوده است از کتب ابن خلکان و ابوالفداء اینطور بر می آید که اسم پدر او طرخان و نام جد او اوزلع است.

در مقدمه رساله مایصح و مالایصح من احکام النجوم که از تألیفات فارابی است اسم او را بدین طریق ضبط میکنند. محمد بن محمد الفارابی الطرخانی و چنانکه میدانیم طرخان در این روایت از کلمات نسبت و معرف فارابی است و محتمل است فارابی بجد خود منسوب شده یا اصلاً کلمه طرخان لقب عمومی این خاندان باشد. در موضع فاراب یا فاریاب هم اختلافی موجود است. ابن الندیم که خود معاصر فارابی بوده است میگوید:-

فاراب از شهرهای خراسان است زیرا که فاراب در عهد سامانیان جزء ماوراءالنهر بوده است و چون امرای سامانی را امیر خراسان میگفته اند ممکن است ابن الندیم از این جهت فاراب را جزء خراسان شمرده باشد در صورتیکه خراسان را بر بلاد ماوراءالنهر اطلاق نمیکرده اند - ابن العبری و ابن خلکان و قفطی و یاقوت حموی گفته اند که فاراب یکی از شهرهای ترك است - ابن ابی اصیبه و شهرزوری میگویند که ابونصر از نژاد ایرانی بوده است با تصریح ایندو مورخ و قرائن خارجی و اینکه فاراب در قرن سوم جزء کشور سامانیان بوده نه ترکان، و برای حفظ و حمایت سرحد عده کثیری از ایرانیان در آنجا مقیم بوده اند شکی باقی نمی ماند که ابونصر از نژاد ایرانی است و بقرینه اسم و لباس که هیچیک دلیل نژاد نیست نمیشود او را بغیر نسبت داد.

بنا بقول شهرزوری و ابن ابی اصیبه پدر فارابی یکی از رؤسای قشون بوده است و ممکن است طرخان لقب پدر فارابی باشد - فارابی ظاهر آذر حدود سنه ۲۶۰ متولد شده است زیرا میگویند که او وقتی که وفات یافته قریب ۸۰ سال از عمر او گذشته بود و چون تاریخ وفات او بطور تحقیق ۳۳۹ هجری است. پس ولادت او باید در حدود ۲۶۰ اتفاق افتاده باشد، فارابی از ماوراءالنهر به اقوال

مورخین بغداد حرکت کرده و میگویند و قتیکه وارد بغداد شد زبان ترکی و چند زبان دیگر میدانست ولی هنوز با عربی کاملاً آشنا نبود. ابتدا عربی را خوب یاد گرفت و بعد بعلم فلسفی مشغول گردید و بحسب قول ابن خلکان فارابی منطق را نزد ابوبشر متی ابن یونس تحصیل کرد. ابن ابوبشر که نام پدر او یونس و یونان ضبط کرده اند یکی از فضلاء و دانشمندان و مترجمین قرن سوم و چهارم است که کتب را از سریانی به عربی ترجمه میکرد و در عصر خود نظیر نداشت و مرجع و رئیس علوم منطقین بود چنانکه هر روز صدها از طالبان علم منطق بدرس او حاضر میشدند. او کتب ارسطاطالیس را میخواند و شرح آنرا املاء میکرد.

این شارح که کتاب ارسطو را تقریر کرده بهفتاد جلد میرسیده است. تألیفات ابوبشر بحسن بیان مشهور بوده است و بعضی تصور میکنند که ابونصر فارابی طریقه تألیف خود را از او گرفته است قریب ده تألیف از ابوبشر در کتاب الفهرست ذکر شده است - وفات ابوبشر بروایت ابن خلکان در ایام خلافت راضی یعنی مابین ۳۲۲-۳۲۹ و بنقل ابی اصبیح در سال ۳۲۸ هجری اتفاق افتاده است - فقط ابوبشر را با فارابی معاصر و فارابی را بحسب علم برتر شمرده است و میگوید:-

«وكان ابونصر الفارابی معاصر الابی بشرمتی بن یونس الا انه كان دون فی-

السن و فوقه فی العلم»

در باب توجه فارابی به فلسفه اقوال مختلف است بعضی گویند ابتدا قاضی بود و بعلم حقیقی رغبت و ترك قضاوت کرد بعضی دیگر میگویند که یکی کتابی از ارسطو نزد او بود و بجهت نهاد ابونصر چون کتاب او را دید بفلسفه متوجه گردید. قول دیگران است که ابونصر در دمشق (ناطور) رزبان بوده است ولیکن همه این اقوال بنظر نادرست است چه مورخین برای تعظیم قدر علمای بزرگ غالباً گفته اند که آنان در آخر عمر به تحصیل متوجه شده اند. قول صحیح همانست که ابن خلکان و دیگران گفته اند.

ابونصر پس از آنکه مدتی در بغداد اقامت کرده به حران که هنوز هم اهمیت علمی خود را از دست نداده و مرکز قسمتی از فلاسفه بود عزیمت نمود و قسمتی از منطق را در نزد یوحنا بن جیلان خواند بعد بغداد برگشت و علوم فلسفی را تحصیل کرد و به تحقیق کتب ارسطو مشغول شد تا اینکه در آنها مهارت یافت. بقول ابوالفداء علم موسیقی را هم در این موقع تکمیل کرد و کتب مهم خود را در این سفر تصنیف

نمود - آنچه مسلم است فارابی در تحصیل دست بسیار داشته و رنج بسیار می برده و با وجود عدم بضاعت که میگویند شبها برای اینکه چراغ نداشت از چراغ پاسبانان شهر استفاده میکرد و بنور آن کتاب میخواند اغلب لیالی را برای مطالعه بیدار بوده و چنانکه خود میگوید کتاب ارسطو را در فن نفس صد دفعه خواند و کتاب سماع طبیعی را چهل بار خوانده است - پس از این ابونصر به مصر مسافرت کرده ، بعضیها از این مسافرت اسم نبرده اند ولی خود ابونصر در کتاب « سیاست مدنی » گفته است که من به تألیف این کتاب در بغداد شروع کردم و در مصر انجام دادم سبب حرکت او بجانب مصر میگویند یکی از فتنه های بغداد بوده است . ظاهراً ابونصر از بیم تکفیر خنابله و متعصبان دیگر که مرکز آنها بغداد بود بمصر فرار کرده است .

به عقیده قطعی پس از مسافرت به مصر فارابی به بغداد برگشته و نزد سیف الدوله حمدانی به حلب رفته و با سیف الدوله موعیکه دمشق را فتح میکرد در دمشق حاضر بوده است و از اینرو باید مسافرت او بدمشق در ۳۲۴ باشد زیرا در تاریخ مزبور سیف الدوله پس از فتح حلب و حمص بدمشق حمله برد و آنرا فتح کرد .

در باب روابط فارابی با سیف الدوله حکایتی از ابن خلکان نقل شده که خلاصه آن اینست : فارابی بمجلس سیف الدوله وارد شد و اجازه جلوس یافت گفت کجا بنشینیم ، جایی که میخواهم یا جاییکه تو میگوئی ، فارابی روی دست و شانه مردم پا گذاشت و بر مسند سیف الدوله نشست . سیف الدوله بزبان مخصوص که با غلامان داشت بآنها گفت مردی ادبی بنظر میآید ! فارابی بهمان زبان گفت اندکی تأمل باید کرد . سیف الدوله تعجب کرد و پرسید مگر این زبان را میدانی ؟ گفت قریب هفتاد زبان میدانم ؛ پس از آن مباحثه علمی شروع شد ، فارابی بر همه علما غلبه کرد تا اینکه دفترها را از جیبها درآوردند و کلمات فارابی را بر آن تعلیق کردند ، پس از آن مجلس سماع پیش آمد ، فارابی در آن اظهار نظر کرد سیف الدوله گفت مگر از اینهم مطلعی ؛ فیلسوف اسبابی از جیب خود درآورد و چنان نواخت که همه خندیدند و وضع مجلس را بهم زد و لختی بعد چنان ساز کرد که همه گریستند ، دوباره وضع آنرا تغییر داد . براه دیگر چنان نواخت که همه خفتند . شهر زوری همین حکایت را با اندک اختلافی به مجلس صاحب رابع دانسته است ولی قول او بیشك غلط است زیرا صاحب را در اینموقع چندان اهمیتی نبوده و جوانی کم سال بوده است . هر چند کلمه صاحب در کتاب شهر زوری اغلب بر ابن العمید اطلاق میشود و اگر مقصود

بصاحب اطلاق عمومی آن میباشد که بصاحب عباد راجع میشود و اگر مقصود عرف خود نویسنده باشد تا اندازه از استبعاد حکایت می‌کاهد ولی خود قضیه از چند جهت فی حد ذاته مورد اشکال است یکی اینکه این هفتاد زبان چه زبانهاست و ابونصر چرا بتحصیل آنها پرداخته؟ باینکه میدانیم علمای سابق زبانها را بواسطه مذهب یا علم تحصیل میکردند. دوم آنکه علی التحقیق فارابی جز پارسی و عربی و ترکی و با احتمال قویتر سریانی و یونانی زبان دیگری نمیدانسته است. ظاهر آکلمه سبعین در کثرت استعمال میشود و مقصود از آن زبانهای بسیار است و عدد تحقیقی مقصود نیست. دیگر وجود چنین اسبابی تا اندازه از مورد قبول عقل بیرون است (مقصود از تغییر وضع دادن اسباب مسلماً کوه کردن آن بوده است) ولی در اینکه فارابی موسیقی خوب میدانسته است و خوب عمل میکرده هیچ شک نیست، چنانکه میگویند خود او اسبابی شبیه بقانون ساخته و بعضی میگویند همین قانون معمولی از اختراعات او است. چند کتاب مهم فارابی در فن موسیقی تألیف کرده است. و در آن بر اقوال قدما اعتراضاتی وارد آورده و متأخرین مانند قطب الدین علامه - شیرازی در کتاب «درة التاج» اقوال او را نقل کرده است. بعقیده ابن خلدان و عده دیگر از مورخین فارابی در دمشق وفات یافت و سیف الدوله لباس صوفیانه پوشیده و با چهار غلام بر او نماز خواند. این مسئله با تواریخ درست در نمی آید زیرا باتفاق عموم علماء فارابی در ۳۳۹ وفات یافته و چنانکه در کتب تواریخ مضبوط است سیف الدوله در ۳۳۴ بر دمشق مستولی شده و سلطنت او بیش از دو سال امتداد نداشته و در ۳۳۶ اهل دمشق او را بیرون کرده و سلطنت بکافور دانا جور و بعد به بدرنامی منتقل شده است همچنین قضیه نماز خواندن سیف الدوله با چهار غلام چه بواسطه دشمنی مردم با فلاسفه امکان دارد ولی باز هم چندان مورد قبول نیست زیرا آنقدر در دمشق فضلاء و علماء بوده اند که از مثل فارابی احترام کنند. قاضی نورالله شوشتری معروف به شیعه تراش در مجالس المؤمنین هیچ دلیلی بر تشیع فارابی جزء همین نماز خواندن سیف الدوله نیافته و گفته است اگر فارابی شیعه نمی بود به سیف الدوله پناه نمی برد و او در مثل دمشق شهری با چهار غلام بر او نماز نمی خواند پس فارابی شیعه بوده است. علت فرار فارابی بدمشق ظاهر آن همان تعصب مردم بغداد و دوری دمشق از مرکز خلافت و نزدیکی آن بفلاسفه مسیحیان بوده است. شهرزوری در تاریخ الحکماء وفات فارابی را بصورت دیگر نقل کرده گوید :-

فارابی از نزد سیف الدوله بر میگشت دزدان در بین راه با او مصادف شدند ابو نصر مال خود را بدانها بخشید و بجان زنهار خواست و دزدان نپذیرفتند ابو نصر و کاروانیان پیاده شدند و جنگ کردند ابو نصر کشته شد سیف الدوله و مردم دمشق خاصه علماء و فضلاء از این حادثه بسیار خشمگین شدند و سیف الدوله کشتگان او را بدست آورد و بر سر گور او بدارزد . این قضیه را جز شهر زوری کسی نقل نکرده و همه معتقدند که ابو نصر با جل طبیعی مرده و از بعضی جهات این حکایت با قضیه ابو الطیب متنبی و کشته شدن او بدست دزدان شبیه است . (چنانکه میدانیم متنبی هم از درباریان سیف الدوله بود . بعد از سیف الدوله رنجیده نزد کافور اخشیدی بمصر و از آنجا نزد عضد الدوله بشیر از رفته و در بر گشتن از شیراز با دزدان مصادف شد خواست بگریزد غلام او گفت تو بودی که همیشه میگفتی الخیل واللیل والبیضاء تعریفی والرمح والسیف والقرطاس والعلم اینک خیل و بیابان، متنبی بر گشت و بحیک مشغول شد و گشته گردید .

دور نیست که حکایت فارابی نیز از روی این حکایت ساخته شده باشد . فارابی از بزرگان فلاسفه و دانشمندان اسلام محسوب است . غزالی هم که بعدها خواسته فلاسفه را رد میکند در ابتدای کتاب تهافت الفلاسفه میگوید (که من در میان فلاسفه اسلام چنانکه همه عقیده دارند از ابو نصر فارابی و ابو علی کسی را برتر نمی شناسم از اینرودر مطالب و مباحث علمی فقط بر این دو اعتراض میکنم زیرا اگر خطای ایندو ثابت شد خطای دیگران بطریق اولی ثابت است) .

ابو علی سینا که اندکی بعد از ابو نصر ظهور کرده بفضائل ابو نصر اعتراف نموده و شاگرد مکتب او بود چنانکه خود او میگوید از فلسفه ارسطو راجع به ماوراء الطبیعه استفاده نمیکرد تا رساله ابو نصر را بدست آورد و اغراض ما بعد الطبیعه - قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الحکماء میگوید فارابی بر همه حکما غلبه کرد و فلسفه ارسطو را چنان تلخیص و تهذیب نمود که همه علماء به فضیلت او معترف شدند و اغلاط الکندی و مترجمین دیگر واضح شد . چون ابو نصر کتب ارسطو را تلخیص کرد و حدود علوم را از یکدیگر امتیاز داد بدینجهت او را معلم ثانی لقب دادند (معلم اول ارسطو بود) .

ابو نصر از جنبه اخلاقی هم از اغلب فلاسفه برتر بوده و بقناعت روزگار میگذاشته و بخلوت و تنهایی انس بسیار داشته، اغلب در کنار رودخانه بسر میبرد و بمقدار

کمی قانع بوده چنانکه میگویند هر روز از سیف الدوله چهار درهم بیشتر نمیگرفت مابقی آنچه را بدست میآورد بفقرا انفاق میکرد. ابونصر بطواهر اعتناء نمیکرد و سعادت و عظمت فیلسوف را در ترك دنیا میدانسته، در مسائل اخلاقی با اینکه بارسطو معتقد است عملاً تابع افلاطون بوده و سعادت نفس را در تجرد و ترك علایق و گوشه نشینی میدانسته است (چنانکه در یکی از تقریرات خود که شرایط متعلمان فلسفه را ذکر میکند گفته است: کسیکه بحکمت شروع میکند سزاوار است که جوانی صحیح المزاج باشد، اداب اخیار را از دست ندهد، علوم شرع و قرآن را بیشتر بیاموزد و عقیف و راستگو باشد، غدار و خائن نبوده، بگرم کردن بازار و اعمال حيله و مکر نپردازد، مصالح زندگانی را فراهم کرده و وظایف شرعی را انجام دهد، هیچیک از آداب و ارکان شریعت را ترك نگوید و علم و علما را بزرگ دارد و جز علم و علما را محترم نشمارد و فلسفه را حرفه نکند. هر که بخلاف این صفات باشد حکیم دروغی است.

از دیگر کلمات ابونصر هم برمیآید که وی نتیجه علم و مقدمه سعادت را اخلاق میدانسته و برای عالمی که اخلاق نداشته باشد هیچگونه کمال و بزرگی قائل نبوده است. در یکی از کتب خود میگوید: (تمامی سعادت بکارم اخلاق است و چنانکه میوه متمم درخت است.) باز گفته است: «هر که علم او وسیله تهذیب اخلاق نشده خوشبخت نیست» ظاهراً ابونصرتا و آخر عمر معتقد بوده است که انسان میتواند بر ریاضیات نفسانی بعقل فاعل متصل گردد. سعادت در نزد ابونصر اتصال انسان بعقل فعال است. مقدمه وصول بدین کمال تهذیب اخلاق و روح است ولی هنگامیکه وفات مییافت و بعقیده خود تمام مقدمات سعادت را فراهم کرده ولی بعقل فعال متصل نشده بود گفت افسوس که مدتی رنج بردم و بآرزوی خود نرسیدم. این قضیه را ابن رشد و ابن ماجه اندلسی دلیل گرفته اند که ابونصر هم به مخلود نفس اعتقادی نداشته و نقل میکنند که وی در کتاب «شرح اخلاق ارسطو» گفته است اعتقاد بخلود نفس و بقای آن و اینکه سعادت جز کمال عقلی بشر در همین دنیا موجود است سخن سست بنیان و از قبیل عقاید دهر زمان است و در باب عقیده او ببقای نفس عما قریب ذکر می خواهیم کرد.

از کتب ابونصر چنان مستفاد میشود که وی بتصوف رغبت بسیار داشته و تعلیمات خود را از روی تعلیمات متصوفه گرفته و در زندگانی مانند صوفیان میزیسته

حکایت نماز خواندن سیف الدوله بالباس صوفیانه این مطلب را تأیید میکند. رویهم رفته چنانکه از کتب ابونصر معلوم میشود او بشهرت علاقه بسیار نداشته و حقیقت پرستی را بر همه چیز مقدم میدانسته است. بخلاف بعضی از فلاسفه متأخر که بامور دنیوی راغب شده اند و اگر ابونصر را بخواهیم یکی از فلاسفه یونان تشبیه کنیم باید او را به افلاطون تشبیه کرد.

عقیده گراند لاروس درباره فارابی

ابونصر محمد بن محمد بن طرخان بن ازلع فیلسوف اهل فاراب ترکستان ۸۷۲-۹۵۰ میلادی در دمشق فوت کرد. در جوانی بغداد رفت و تحت نظر دانشمندان مسیحی به تحصیل پرداخت. قبل از ابن سینا از فلاسفه بزرگ عرب است! فلسفه یونانی را اشاعه داد و خودش هم بر روی «روح» «ذکاوت» و «وحدت وجود» - اشیاء-زمان-خلاء-فضاء و قیاس آن-ریاضیات-طب و موسیقی کار کرده و تألیفاتی دارد، کتاب موسیقی الکبیر از او است.

ابن ابی اصیبعه در عیون الابداء (تاریخ اطباء قدیم) درباره فارابی گوید: محمد بن محمد بن ازلع بن طرخان از شهر فاراب است و آن شهر یست از بلاد ترك در زمین خراسان و پدر او قائد جیش بود و فارسی المنتسب است و مدتی در بغداد میزیست و سپس بشام شد و تا گاه وفات بدانجا بود و او فیلسوفی کامل و امامی فاضل است، در علوم حکمیه متقن و در علوم ریاضیه بارغ و زکی النفس و قوی الذکا و منتخب از دنیا و قانع بکتان بود و به سیرت فلاسفه متقدمین میرفت و او را قوتی در صناعت طب و عالم بامور کلیه آن علم بود لکن بعمل نمی پرداخت و بجزئیات آن نظر نداشت و سیف الدین ابوالحسن علی ابن ابی علی آمدی مرا حکایت کرد که فارابی در اول امر باغبانی بود بدمشق و در همان وقت دائم اشتغال بحکمت و نظر در آن و مطالعه آراء متقدمین و شرح معانی آن آراء داشت و تنگدست و ضعیف الحال میزیست چنانکه شب برای مطالعه و تصنیف از قندیل پاسبانان استفاده میکرد و مدتی در این حال بود و سپس کار او بالا گرفت و فضل او ظاهر شد و تصانیف او شهرت یافت و شاگردان وی بسیار شدند و یگانه زمان و علامه وقت خویش گشت و بامیر سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان پیوست و سیف الدوله او را نهایت اکرام کرد و منزلت وی نزد امیر عظیم شد و بخط بعض مشایخ دیدم که

ابونصر فارابی در سال ۳۳۸ بمصر شد و سپس بدمشق بازگشت و در رجب سال ۳۳۹ در نزد سیف الدوله علی بن حمدان در زمان خلافت راضی بدمشق درگذشت و سیف الدوله با پانزده تن از خواص خویش بدو نماز گذاشتند. و باز گفته شده است که او از سیف الدوله جرروزی چهار درهم نقره نمی‌ستد و آنرا در ضروریات زندگی بکار میبرد و توجهی بلباس و منزل و مکسب نداشت و گویند او خراب دل بره مخلوط با قمرریحانی نمی‌خورد و باز گفته اند که او در اول امر قاضی بود و آنگاه که بمعارف و حکم آشنا شد منصب قضا ترک گفت و تمام وقت خویش بتعلم حصر کرد و بی شک بهیچ امری از امور دنیا متوجه نبود و در علم صناعت موسیقی و عمل آن بغایت اتقان رسید که بر آن مزیدی نبود و گویند او آلت غریبه ساخت که از او الحان بدیعه شنوده میشد که اتفاقات نفس بدان بحرکت می‌آمد و گویند که سبب میل او بعلوم حکمیه آن بود که مردی عده از کتب ارسطو را نزد وی بامانت سپرد و او اتفاقاً بدانها نظری افکند و بمذاق او خوش افتاد و بخواستن آنها ادامه داد و بیودتا آنها را بتمام دانست و فیلسوفی تمام عیار شد و از قول زعم بن رشید الدین ابوالحسن علی بن خلیفه رحمه الله گفته اند که ابونصر صناعت را از یوحنا بن جیلان بیغداد در ایام خلافت المقتدر فراگرفت.

او را کتاب شریفی است در احصاء علوم و تعریف اغراض آنها که هیچکس براو سبقت نجسته است و بر طریقت او تا امروز کس نرفته بود و نیز این ابی اصیبعه گوید که در تاریخ است که فارابی با ابی بکر این سراج معاشرت داشت و نزد وی صناعت نحو می‌آموخت و این سراج از او صناعت منطق فراگرفت.

ابن خلکان درباره فارابی گوید

او بزرگترین فلاسفه مسلمین است و کسی به رتبت او در فنون نرسید و تشریح ابوعلی سینا از کتب اوست و از کلام او در تصانیف خویش بسیار گرفته است. تولد وی در شهر فاراب بود سپس از آنجا نقل و سفرهای بسیار کرد تا بیغداد رسید و عربی را در بیغداد آموخت در غایت انتقال و سپس بعلوم حکمت مشغول گشت و بیغداد که در آنوقت ابوبشر متی بن یونس حکیم مشهور در سن شیخوخیت فن منطق میگفت و آوازه و شهرتی عظیم داشت و صدها طلبه هر روز بروی گرد می‌آمدند و رفت و نزد وی شرح کتاب منطق ارسطو را املاء کرد و این شرح بهفتاد رساله برآمد و در این فن هیچکس در آن زمان مانند وی نبود و در تألیفات خویش نیکو عبارت و

لطیف اشارت بود تا آنجا که گفته اند ابونصر فارابی طریق تفهیم معانی را بالفاظ سهل از ابوبشر فرا گرفت.

ابونصر مدتی شاگرد ابوبشر بود و سپس به شهر حران رفت و از بوختابن جیلان حکیم نصرانی استفاده‌ها برد و باز بغداد آمد و علوم فلسفه خواند و جمیع کتب ارسطو را مطالعه کرد و در استخراج معانی ووقوف بر اغراض آنها مهارت یافت و گویند نسخه‌ای از کتاب النفس ارسطو دیده شد که بخط ابی نصر فارابی بر پشت آن نوشته بود که من این کتاب را صد بار خواندم. ابونصر در بغداد باشتغال باین علم و تحصیل آنرا ادامه داد تا در همه فنون حکمت مبرز و بر همه مردم زمان خویش تفوق گرفت و معظم کتب خویش نیز در بغداد نوشت سپس از آنجا بدمشق شد و از آنجا بمصر رفت چنانکه در کتاب خود موسوم به «السیاسة المدنیة» گوید ابتدا تألیف آن بغداد کردم و بمصر بیابان بردم سپس بدمشق باز گشت و در آنجا اقامت گزید و سلطان دمشق در آنوقت سیف الدوله ابن حمدان بود و مقدم او گرامی داشت سپس درباره دیدار افسانه امیر ابونصر در مجلس سیف الدوله مینویسد و زدن قانون و مسحور کردن مستمعین را شرح میدهد - او همیشه تنها میزیست و مجالست با مردم را دوست نمیداشت و در مدتی که در دمشق بود بر کنار جوهرهای یادرباغها وقت میگذرانید و هم بدان امکنه مشغول تألیف کتب خود بود و شاگردان وی نیز در همان جایگاهها نزد او میشدند و بیشتر تصانیف وی در کاغذ پاره بود و در کراسه‌ها و بهمین جهت اکثر کتب او ناقص مانده اند

دور باعی از او یادداشت کرده اند که دلیل بر سرودن شعر او است :

ای آنکه شما پیر جوان دیدارید ازرق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است او را بخلاص همتی بگمارید

* * *

اسرار وجود خام و ناپخته بماند و انگور بس شریف ناسفته بماند
هر کس بدلیل عقل چیزی گفته آن نکته که اصل بود نا گفته بماند

و بالاخره دائرة المعارف بریتانیکا شرح حال فارابی را چنین بیان میکند :

فارابی یا الفارابی - ابونصر محمد بن طرخان الفارابی - فیلسوف عربی و از نژاد ترك در فاراب تركستان بسال ۸۷۰ میلادی متولد شد و در سال ۹۵۰ وفات یافت در بغداد عربی آموخت؟! (اگر عرب بود چه حاجت داشت عربی بیاموزد!) و سپس

ریاضیات، فلسفه و طب یاد گرفت و بعد بدربارسیف الدوله حمدانی رفت و زندگانی راحتی گذراند و در دمشق فوت کرد .

فلسفه فارابی که بعدها روی ابن سینا و ابن رشد نفوذ زیادی گذاشت از نوع نو افلاطونیون میباشد . خدای لایزال با حقیقتی بارز و تکاملی بی نظیر جهان هستی را هوش و فهم بخشیده و انسان تنها نمونه کامل این شعور میباشد . الفارابی بآسانی این حقیقت را عرضه داشته و با شرح و تفسیری که با رسطو نوشته او را وارد جرگه علما و فلاسفه اسلامی نموده . رساله فارابی راجع بتقسیم علوم اولین دفعه در سال ۱۶۳۸ به لاتینی در پاریس بطبع رسید . دی تریش در سال ۱۸۹۰ درلیدن فلسفه فارابی را تحت عنوان :

Alfarabi's Philosophische Abhandlungén

و در ۱۸۹۲ به آلمانی ترجمه کرده و ۱۸۹۵ کتابی دیگر از فارابی تحت عنوان :

Alfarabi's Abhandlung des Musterstaats

و در ۱۹۰۴ کتاب السیاسه فارابی را تحت عنوان :

Die Statsleitung Von Alfarabi

به آلمانی ترجمه و منتشر کرده . دانشمند دیگری بنام بومکر تألیفات علمی فارابی را در ۱۹۱۹ تحت عنوان :

De Ortu Scientiarum

و بالاخره هورتان (Horten) کتاب جوهر و الجواهر فارابی تحت عنوان

The Book of Gems بطبع رسانیده.

مؤلفات و آثار ابونصر

اهمیت فارابی مخصوصاً در ایجاد پلی بین فلاسفه و حکمای آتن و اسکندریه و فرهنگ اسلامی ایرانی است که خود نیز در مسائل گوناگون به عقاید و آراء آنها اضافه نموده و در طبیعیات و علم الاخلاق و تقسیم بندی علوم تألیفاتی از خود باقی گذارده و مخصوصاً سعی نموده است بین عقاید افلاطون و ارسطو التیام دهد و در اینجا بذکر مهمترین آثار و تألیفات او اکتفا مینمائیم:-

۱- کتاب الجمع بین "رأی الحکیمین افلاطون و ارسطو"

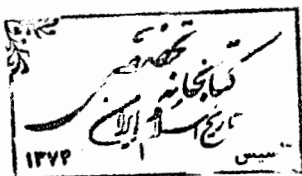
تأثیر افکار و آراء فلاسفه یونانی بر ابونصر از تألیفات این کتاب کاملاً بارز و هویداست

بقسمی که حتی وی در صدد برآمده آراء ضد و نقیض فلاسفه یونانی بخصوص ارسطو و افلاطون را با یکدیگر وفق دهد و به تفصیل به بحث و تحقیق آنها پرداخته است و معتقد است که اختلافات این دو حکیم ظاهری است و سعی نموده است افکار مختلف آنها را بیک حقیقت راجع کند. بدین جهت مقدمه در باب تصور مردم که ارسطو و افلاطون را با یکدیگر مخالفند مینویسد و بعد یازده مسئله فلسفی که بعقیده آنها مختلف تعبیر شده و آراء آنها متناقض است طرح میکند و بخیال خود آنها را بر یکدیگر تطبیق مینماید و بالاخره بطرح مسئله و بیان اشکالات پیروان ارسطو و افلاطون اکتفا مینماید

۲- کتاب الفصوص الحکم- در این کتاب ابونصر در باره توحید بحث مینماید و آشکارا عقاید تصوف خود را بیان مینماید این کتاب در سال ۱۳۲۵ در مجموعه رسائل فارابی در مصر چاپ شده و آقای غلامحسین آهنی در ۱۳۳۹ هجری شمسی بفارسی ترجمه نمود. در این کتاب فارابی مانند افلاطون فیلسوف صوفی مشربی است و عمل را تحت الشعاع تفکر و اندیشه قرار داده، سعی نموده وجود یگانه و علت مؤثر و خالق کل اشیاء را بشناسد و بدیگران بشناساند و باین ترتیب افکار وحدت وجودی و نوافلاطونی را بهم آمیخته و از ترکیب تصوف بانوعی از فلسفه ارسطو مکتب تازه بوجود آورده است

۳- احصاء العلوم

این کتاب از معروفترین آثار حکیم و به زبانهای مختلف ترجمه شده و فارابی به طرز خاصی علوم را طبقه بندی کرده و حدود هر علمی را مشخص نموده بسیاری از دانشمندان اسلامی متاخر فارابی مانند ابن سینا و غزالی و ابن رشد با اندک تفسیری تقسیم بندی فارابی را قبول نموده و تحت تأثیر آن قرار گرفته اند. در اروپای قرون وسطی و جدید دانشمندانی مانند گوندیسالینوس (Gundissalinus) و ونسان دو بوه (Vincent de Beavais) و ژروم دومراوی (Jerome De Mravie) و راجریکن (Roger Bacon) و رایش (Reisch) و (Vallas) همه تحت تأثیر این کتاب قرار گرفته اند و آنرا به السنه مختلف ترجمه نموده اند. در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی آقای حسین خدیوجم کتاب احصاء العلوم فارابی را از روی متن عربی چاپ مصر به زبان فارسی ترجمه کرده و به چاپ رسانیده و آنچه از طبقه بندی فارابی استنباط میشود وی علوم را به نحو زیر طبقه بندی و



خلاصه نموده است:-

اول - علم زبان مشتمل بر هفت بخش-

- ۱- علم الفاظ مفرد
- ۲- علم الفاظ مرکب
- ۳- علم قوانین الفاظ مفرد
- ۴- علم قوانین الفاظ مرکب
- ۵- علم قوانین درست نوشتن
- ۶- علم قوانین درست خواندن
- ۷- علم تطبیق درست نوشتن و درست خواندن.

دوم - علم منطق مشتمل بر هفت بخش-

- ۱- قوانین مفردات معقولات و الفاظ نماینده آنها
- ۲- قوانین معقولات مرکب و الفاظ نماینده آنها
- ۳- قوانین سنجش قیاسهای مشترک در صناعات خمس
- ۴- قوانین امتحان گفتارهای برهانی
- ۷- قوانین امتحان گفتارهای جدلی
- ۶- قوانین اموری که ممکن است مایه انحراف از حق و تولید اشتباه شود و چگونگی جلوگیری از آنها که به یونانی که سوفیشیکا می نامند و معنی آن حکمت مشتبه شده است.
- ۷- قوانین آزمون و سنجیدن گفتارهای خطابی و بحث در امور مربوط به صناعت خطابه
- ۸- قوانین سنجش اشعار و گفتارهای شعری و بحث در اقسام شعر

سوم - علم تعالیم مشتمل بر هفت بخش-

- | | | | | |
|------------|------|----------------|------|----------------|
| ۱- علم عدد | عملی | } ۲- علم هندسه | عملی | } ۳- علم مناظر |
| | نظری | | | |
- ۴- علم نجوم
- | | | |
|-----------------|------|---|
| } ۵- علم موسیقی | عملی | ۶- علم افعال در تعیین اوزان و بحث در اصول |
| | نظری | افزارهائی که برای برداشتن اجسام سنگین بکار میرد |
- ۷- علم حیل، که از آن جمله است جبر و مقابله و معماری و مهندسی و علم ساختن آلات نجوم و اینه و ظرفهای عجیب و نظائر اینها .

چهارم - علم طبیعی و علم الهی -

علم طبیعی (= فیزیک) مشتمل بر هفت بخش

- ۱- بحث در آنچه میان اجسام طبیعی مشترك است
- ۲- بحث در اجسام بسیط ، نیز بحث در عناصر اجسام مرکب
- ۳- بحث در پیدا شدن و نابود شدن (کون و فساد) اجسام طبیعی

۴- بحث در اغراض و انفعالات مختص به عناصر

۵- بحث در اجسام ترکیب یافته از عناصر

۶- بحث در معادن

۷- بحث در علم گیاهی

۸- بحث در علم جانوران

علم الهی یا مابعدالطبیعه مشتمل بر سه بخش

۱- بحث در موجودات و اشیاء از لحاظ وجود

۲- بحث در اصول و مبادی بر آئین در علوم نظری خاص : مبادی علم منطق،

مبادی علوم تعالیم یا مبادی علم طبیعی

۳- بحث در موجوداتی که جسم نیستند و در اجسام جای ندارند و اثبات اینکه

همه موجودات به یک اولی میرسند که چیزی بر او مقدم نیست و او واحد مطلق است.

۴- کتاب الموسیقی الکبیر

این کتاب با تحقیق و شرحی توسط عطاس عبدالملك در قاهره به چاپ رسیده و

و رودلف ارلانگر (Rudolphe Erlanger) در سال ۱۹۵۹ آنرا به زبان فرانسه

ترجمه و چاپ نمود و نیز فارمر (H. G. Farmer) مقالاتی به زبان انگلیسی

در باب این کتاب فارابی نوشته است .

متقدمین ریاضیات را به چهار نوع تقسیم میکردند :- اول اریتماتیکی -

(Arithmetique) و آنچه به خاصیت عدد مربوط است . دوم هندسه و آن معرفت

مقادیر و احکام و لواحق آن است : سوم هیئت افلاک و چهارم علم موسیقی و این چهار

نوع را رویهم تقاسیم می گفتند و موسیقی را چنین تعریف میکردند : موسیقی علمی

است ریاضی یا صنعتی است که از احوال نغمات از حیث تألیف و توافق آنها و از

احوال ازمینه و فواصلی که در خلال نغمات حادث میشود بحث میکند و شامل دو

جزء است نخست تألیف که از احوال نغمات و توافق و تنافر آنها بحث میکند و دوم

قسمتی است که از چگونگی جابجا شدن صداها در زبانهای مزبور گفتگو میکند و

علم ایقاع یا (وزن) خوانده میشود. همه آنها فیثاغورس (Pitagoras) را واضع

علم موسیقی می دانند و می گفتند او به جواهر لطیف و رقت نفس این آوازا را از

ملك دریافته و نغمات مزبوره را در مخلیه و ضمیر خود ممکن داده و سپس قواعد این

علم را از خزائن خاطر خویش استخراج کرده است و باین ترتیب معتقد بودند که

موسیقی از استخراج قواعد این فن بوجود آمده و مقصودش مأنوس کردن ارواح و نفوس ناطقه با عالم قدس است و استماع نعمات گشایش و انبساطی حاصل مینماید که شخص مصاحبت خود را بانفوس عالیه و مجاورت عالم علوی حس میکند و با توجه به عالم بالا وجود خداوند را درک مینماید. از این حیث فارابی به این علم توجه خاص مبذول داشته و علم موسیقی را برای تکمیل معلومات در ردیف علوم ریاضی و حکمت قرار داده است.

۵- رساله فی وجوب صناعة الكیمیا

چنانکه از عنوان این رساله برمیآید فارابی نیز با جابر بن حیان و ابوبکر رازی عقیده به تبدیل عناصر به یکدیگر و امکان استحاله عناصر (Transmutation) را عرضه میدارد و برای تحقیق این عمل اظهار میدارد که يك هیولای اولی (Proton) وجود دارد که همه اجسام در آن مشترکند. این رساله را ویدمان (Wiedemens) در سال ۱۹۰۷ به آلمانی ترجمه و منتشر نموده است.

۶- کتاب ما یصح وبالا یصح من احکام النجوم

فارابی این رساله را به خواش ابراهیم بن عبدالله بغدادی که از منجمین معروف قرن چهارم هجری است نوشته است. در این رساله وی سی اصل وضع کرده و به آخر بطلان احکام نجوم را از آنها استنتاج میکند و این مطلب دال بر واقع بینی و تبصر علمی او است. فارابی منحصر آحقایق را حاکم بر علم نجوم که متکی به هیچ اصل علمی نیست خودداری مینماید و آنها را باطل می شمارد مثلاً بهیچوجه متعقد نیست که ستارگان در سعادت و نحوست انسان ذیربط باشند و در عین حال نجوم را که از چگونگی آسمان و ستارگان و حرکات آنان بحث میکند به عنوان علم و دانش مفید می داند. این رساله را دی تربش (Dietriche) در سال ۱۸۹۰ میلادی ضمن الثمره المرضیه فی بعض الرسائل الفارابیة درلیدن چاپ نموده است.

۷- رسالة الحروف

این رساله از مهمترین تألیفات فارابی و از شاهکارهای دوران نوزائی فرهنگ و علوم ایرانی اسلامی است. در این جا فارابی بخوبی مشکلات الهی ارسطو را حل میکند و در آغاز آن معانی الفاظ مصطلح را بیان مینماید و قبل از همه چیز میان کلمات عربی و فارسی و یونانی که بر تحقیق و ثبات دلالت دارند تشابهت می اندازد، آنگاه از مقولات سخن میراند، سپس معانی عبارات مشتعل در این علم را شرح می دهد تا اینکه

بمعنی «وجود» میرسد و در این مقام از زبانهای فارسی و سغدی و سریانی و یونانی مانند کسی که آشنای به آنهاست یاد می کند و چنانکه در آغاز کتاب عبارت «الاولسط» الکبیر نسبت به یونانی و به خصوص سریانی و فارسی همین کار را میکند. فارابی در میان معنی و اقسام آن به تفصیل میپردازد و ضمناً به فرق میان مطالب برهانی و جدلی میپردازد تا اینکه رشته سخن را به پیدایش لغات و ارتباط آنها را در ساختمان اعضاء صوتی و پیوستگی آنها را با اختلاف محیط بیان مینماید و راجع به انشعاب لغات و اختلاف آنها در میان مردم جهان همانند یک زبان شناس جدید بحثهای دقیقی میآورد و سپس از هنرهای خطابی و شعری گفتگومی کند و از آنجا به اوضاع جامعه میرسد و از نوامیس دینی و سیاست و فلسفه برهانی سخن میگوید و پس از بحث مفصلی در پیرامون فلسفه باز به شرح الفاظ فن میپردازد و پس از بیان تفصیلی هر یک از آنها سرانجام با شرح اختلاف، نحوه پاسخ و پرسش هنرهای پنجگانه (جدل، مغالطه خطابه، و شعر) پایان میرساند.

۸- رساله تحقیق غرض ارسطاطالیس فی کتاب ما بعد الطبیعه

در این رساله مختصر فارابی به بررسی غرض ارسطو در کتاب ما بعد الطبیعه (Metaphysic) میپردازد و مقدمتاً علوم را به جزئی و کلی تقسیم مینماید. غرض از علم جزئی موضوع موجودات یا موهومات است که منحصر آدر خصوص همان موجود بحث میشود و علم کلی شامل جمیع موضوعات مانند «وجود» و «وحدت» و انواع و لواحق آنهاست که مبداء جمیع موجودات است و از اینرو علم الهی راحل علم کلی میداند و بعد غرض ارسطو را در هر یک از مقالات دوازده گانه توضیح داده و مقاله را پایان میرساند.

۹- آراء اهل المدینه الفاضله

در این رساله فارابی تحت تأثیر آراء افلاطون قرار گرفته و سعادت بشر را در ایجاد اجتماع کاملی داشته است که همانند یک جامعه روحانی باشد و بر روی هم در قلمرو سیاست مدنی نظریات افلاطون را در کتاب «جمهوریت» و در کتاب «قوانین» مبداء تحقیقات خود قرار داده است.

۱۰- رساله فی ما ینبغی ان یقدم قبل تعلم فلسفه ارسطو-

ابونصر در این رساله مختصر شرایطی را که قبل از ورود بمطالعه در فلسفه ارسطو لازم است توضیح داده و به تشریح آن شرایط میپردازد. وی برخلاف اکثر

فلاسفه که به کتمان فلسفه و لغز گوئی در کتابهای فلسفه میپرداخته‌اند مطلب را کاملاً روشن و بطرز استادانه ادا کرده‌است. فارابی می‌نویسد که قبل از ورود به فلسفه ارسطو نه چیز را باید فرا گرفت :-

۱- اسم فرقه‌هایی که در فلسفه بوده است.
۲- دانستن غرض ارسطو در هر يك از كتب خود.

۳- دانستن علومی که مقدمه فلسفه است.

۴- شناختن فایده فلسفه

۵- طریق تعلیم فلسفه

۶- معرفت روش سخن ارسطو در هر يك از كتب خود.

۷- معرفت علت لغز گوئی ارسطو.

۸- شناختن احوال کسانی که می‌خواهند فیلسوف باشند.

۹- داشتن چیزهایی که در تعلم كتب ارسطو لازم است.

۱۱- کتاب عیون المسائل-

رساله مشتمل بر مقدمه منطقی و مقداری از مباحث طبیعی و اکثر مباحث علم الهی

۱۲- مقالة فی معانی العقل-

که در آن بشرح و تحدید عقل پرداخته و عقل را درشش معنی گفته است علاوه بر رسائل و كتب مذکور در این مقاله ابونصر فارابی بیش از صد کتاب و رساله تألیف نموده که اغلب آنها مختصر و بیشتر مربوط به مباحث فلسفه و منطق و علوم می‌باشند و در اینجا بذکر مهمترین آنها اکتفا نموده ایم و اینک به بحث مختصری در نظریات علمی و پزشکی فارابی می‌پردازیم-

شیمی - تحت عنوان علم کیمیا و در رساله «فی وجوب صناعة الكیمیا» فارابی به بحث و مطالعه عناصر و اشیاء پرداخته و معتقد به تبدیل و استحالة عناصر و اشیاء است، و هفت فلز معلوم آن زمان را از يك نوع می‌شمرد و اختلاف آنها را از جهات صفات عرضی از قبیل رنگ و سختی و نرمی میدانند. این هفت فلز عبارتند از زر و سیم و سرب و قلع و مس و آهن و روی. ابن سینا معتقد است که این فلزات از لحاظ فضل باهم مختلف‌اند و انواع متباینی می‌باشند و هر يك از آنها مستقل و قائم به خود می‌باشند و حال آنکه فارابی عقیده دارد که این فلزات از لحاظ نوع متفق‌اند و امکان انقلاب تبدیل برخی از آنها بدیگری ممکن و تدایر آنها از طریق صنعت امکان پذیر می‌باشد

و از اینرو صنعت کیمیا در نزد او ممکن و دارای مآخذ آسانی است.

فیزیک - فارابی اجسام را مرکب از هیولی و صورت میداند و در خصوص جوهر فرد و یا جزء لایتجزا با نظر ذیموقرات مخالف بوده و با نظر متکلمین در این باره موافق است. بعقیده ذیموقرات جهان و همه اجسام را مرکب از ذرات بسیار با شماره و دارای ابعاد ولیکن تجزیه ناپذیر میداند و معتقد است که ذرات همه یک جنس اند و تنوع و تفاوت اجسام از اختلاف شکل و اندازه و وضع و هیئت آنها نسبت به یکدیگر است. وجود ذرات ابدی است و با یک حرکت مستدیر دائمی که جزء ذات آنهاست متحرک هستند. این ذرات در جهان ملاء را تشکیل میدهند و جنبش آنها در خلأ است. بنابراین سراسر جهان از خلأ و ملاء صورت گرفته است. از نظر ذیموقرات ذرات دارای ابعاد ریاضی هستند ولی از نظر متکلمین ذرات فاقد ابعاد ریاضی میباشند

رنگ اجسام - نظریه فارابی در باب ماهیت رنگ کاملاً با علم امروز تطبیق میکند زیرا فیزیک امروزی نیز برای حقیقت اجسام رنگی قائل نیست بلکه رنگ یک جسم را رنگ نوری می داند که از آن جسم به چشم میرسد. به تفسیر دیگری تاریکی همه چیز بی رنگ است ولی هنگامیکه اشعه خورشید بر اجسام به اقتضای طبیعت خویش شعاعی از نور خورشید را منعکس کرده و در دیده ما به همان رنگ دیده می شوند.

حرکات افلاک - فارابی معتقد است که حرکات افلاک مستدیر است یعنی حرکات دوری در اثر جاذبه برای رسیدن به مبدأ است و دارای تخیلات جزئی نیز هستند و همین تخیلات جزئی سبب تغییر ارکان اربعه و ظهور کون و فساد در عالم طبیعت شده اند.

پزشکی و روان پزشکی - اگرچه فارابی عملاً به کار پزشکی و طبابت نپرداخت ولی از جمله پزشکان بشمار می آید - در مقاله المدینه الفاضله فارابی کاملاً نشان داده است که از معلومات پزشکی بهره کافی نشان دارد و زندگی خود را بر اساس روان پزشکی و معالجه نفس مصرف نموده، مردم را به عشق به حقیقت می خواند اگر چه مخالف نظر ارسطو باشد.

فارابی چندان به متفرعات و علوم جزئی اعتنائی ندارد و تمام کوشش خود را در منطق و مابعدالطبیعه و اصول علم طبیعی منحصر میسازد، فلسفه در نظر وی عبارت است از علم موجودات چنانکه موجود میباشند. وی نخستین کسی است که در باب

تکامل و نشو و ارتقاء (Evolution) در روانشناسی اظهاراتی کرده بطوریکه حتی غزالی هم که عمری را وقف از بین بردن آثار و افکار فارابی نموده در این موضوع به خصوص تحت تأثیر او باقی میماند و طبقه بندی روانشناسی او را تأیید میکند و بعدها ابوعلی سینا آنها را تکمیل مینماید .

فارابی وضع انسان را به دو قسمت باطن و ظاهر تقسیم مینماید :-
ظاهر همان جسم محسوس و اعضای او است ولی باطنش نفس وی میباشد که به دو بخش عملی و نظری منشعب میشود .

قوه عملی را سه قسمت نموده : - گیاهی - حیوانی و انسانی و قوه نظری یا ادراک را نیز به دو بخش حیوانی (= احساسات) و انسانی (تفکر و تعقل) تقسیم مینماید و بعد میگوید که انسان در پاره ای از این قوای پنجگانه با سایر اجسام مانند گیاهان و حیوانات شرکت دارد .

نفس بواسطه تصور و تمثیل از احساس به تفکر ترقی میکند و در هر يك از قوای انسان اراده وجود دارد چنانکه هر ادراک و تمثیلی محتاج به جهدی است که به تبحر برسد، و عقل واقعی آن است که نفس را تکمیل کند و در حقیقت انسان عبارت از همان عقل است که از هنگام تولد موجود است و وقتی عقل بالفعل میشود که ادراک اجسام محسوس گردد و از طریق حواس تجربیاتی بدست آورده باشد . این نظریه شباهت کامل به نظریه جدید روانشناسی دارد که عقل را موکول به تجربه میداند . فارابی میگوید علم تنها از طریق کوشش فکری بدست نمی آید بلکه از یک منبع روحی برتری فیضیانی می یابد . این نظریه در واقع اساس همان فرضیه ژان راک و سوسو فیلسوف معروف فرانسوی که در نظریه مربوط به الهام یا ادراک فلسفی بیان کرده است .
فارابی در باب تکوین تربیتی قوای نفس گوید :-

پس از پیدایش انسان اول قوه که در وی پدید آمد قوه غاذیه است که مکان آن در جهاز هاضمه است . دوم قوه حساسه که انسان به وسیله آن حرارت و برودت و خشونت و محبت را احساس میکند و مکان آن ظاهر جسم است .

سوم قوه مخیله که بواسطه آن آنچه را در نفس مرتسم گشت حفظ توان کرد .
چهارم قوه ناطقه عاقله که کار او تعقل در معانی و تخیل در آنهاست . عمل اساسی مخیله این است که محسوسات را از اعضاء حساسه در پیداری به دماغ نقل کند .
هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی عمل ذاکره در این وقت متوقف نیست .

طبقه بندی فارابی درباره قوای انسانی اگرچه با طبقه بندی علمای دیگر
مانند ابن سینا تفاوت دارد ولی با توضیحاتی که وی درباره تکوین آنها داده خیلی
به اصل امروزی که در نتیجه تجربیات معرفه النفسی و وظایف الاعضائی دست گیر
شده شباهت دارد.